

جنبش‌های بی‌نام، خروش‌های بی‌وقفه و مسئولیت روشنفکری در این زمان استبداد و امپریالیسم!

اکنون که نزدیک به نیم قرن از کنفرانس گوادلوپ و استقرار جمهوری اسلامی توسط امپریالیست‌ها در ایران می‌گذرد و با گذشت این همه سال و با وجود این همه سرکوب شدید نظام حاکمه، ایران هنوز صحنه‌ی اعتراضات و مبارزات اجتماعی گسترده‌ای است که تمامی آنها ریشه در نابرابری، ستم و سرکوب و فقر مزمن دارد و هرروزه گروه‌های مختلف از دل جامعه از کارگران و زنان گرفته تا دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، کشاورزان، اقلیت‌های مذهبی و اقوام تحت ستم در برابر ماشین سرکوب رژیم به پا می‌خیزند و در چنیین شرایطی بازخوانی تجربه‌های تاریخی و درک مکانیزم سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری و دیکتاتوری حاکم بر ایران، ضرورت دوچندانی پیدا کرده، به ویژه برای نسلی که امروز بار مبارزه را بر دوش می‌کشد.

همان‌طور که همه‌ی ما به خوبی آگاه هستیم، یکی از مهم‌ترین آموزه‌هایی که تاریخ معاصر به ما آموخته این است که امپریالیست‌ها هرگز سرنوشت خود را با حکومت‌های وابسته پیوند نمی‌زنند؛ و همان‌طور که در سال‌های گذشته هم دیدیم قدرت‌های خارجی و در صدر همه‌ی آنها آمریکا در بزنگاه‌های سیاسی متحدان دیروز خود از شاه تا طالبان و سپس کزازی و صدام حسین و... را در بزنگاه‌های بحرانی و مطابق نیاز قربانی منافع استراتژیک‌شان کردند و در نتیجه این تجارب، برای تمام کسانی که به حق خواهان نابودی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی هستند، این درس برای نسل امروز مبارزان حیاتی است که هدف جنبش انقلابی نباید صرفاً سرنگونی جمهوری اسلامی باشد بلکه باید بر گسستن کامل زنجیرهای وابستگی به امپریالیسم و برچیدن نظام سرمایه‌داری وابسته متمرکز شود، نظامی که جمهوری اسلامی تنها یکی از چهره‌های آن است.

مطابق تحلیل و محاسبه‌ی خطای برخی به اصطلاح روشنفکران و سازمان‌های (به خصوص) خارج از کشوری در سال‌های اخیر به ویژه بعد از خیزش‌های گسترده در سال‌های ۹۶، ۹۸ و ۴۰۱ برخی از آنها به این نتیجه رسیده‌اند که نبود رهبری انقلابی مبارزات توده‌ای را بی‌ثمر و محکوم به شکست می‌کند. این نگاه که گاه با لحنی تحقیرآمیز ارائه می‌شود، عملاً در خیلی از مواقع موجب بی‌اهمیت جلوه دادن مبارزات خودانگیخته توده‌ها و مشروعیت‌زدایی از جنبش توده‌ها توسط آنها و نگاه به بالای این جریان‌ها برای یافتن یک منجی از میان قدرت‌های امپریالیستی شده‌است. در واقع منطق چنین دیدگاهی این است که در جنبش توده‌ها، چون رهبری منسجم وجود ندارد پس این مبارزات ناپایدار، بی‌سرانجام و حتی بی‌فایده‌اند و به جایی نمی‌رسند.

اما این نتیجه‌گیری بیش از آن‌که تحلیلی واقع‌بینانه باشد، نوعی توجیه برای انفعال و فاصله‌گیری از مسئولیت تاریخی توسط این دسته از به اصطلاح روشنفکران است. این افراد اغلب همان کسانی هستند که در زمان‌هایی که مبارزه افت می‌کند، جامعه را به سکوت متهم کرده و نبود اعتراض را مایه افسوس می‌دانند. حال آنکه در هنگام اوج‌گیری اعتراضات با نگاهی از بالا آنها این مبارزات را به دلیل نداشتن رهبری رد می‌کنند و اشک تمساح برای فداکاری‌های بی‌نتیجه (البته از دید آنها بی‌نتیجه) می‌ریزند.

البته فقدان رهبری متشکل و با برنامه در جنبش توده‌ها، یک واقعیت غیرقابل انکار و خلالتی‌ست که وظیفه می‌آفریند نه تسلیم و توجیه!

باید پذیرفت که نبود یک رهبری انقلابی سازمان‌یافته یکی از ضعف‌های مهم جنبش‌های کنونی است. اما این خلاء نباید بهانه‌ای برای بی‌عملی باشد و نه دلیلی برای بی‌اهمیت دانستن اعتراضات و جنبش‌ها. اتفاقاً همین فقدان رهبری است که مسئولیت سنگینی را بر دوش روشنفکران و فعالان سیاسی قرار می‌دهد. آنها باید با تمام توان در دل این مبارزات حاضر شوند و آن را تقویت کنند و از آن پیام‌وزند و مهم‌تر آنکه در جهت شکل دادن به یک نیروی رهبری‌گرای انقلابی بکوشند و کناره‌گیری به بهانه‌ی نبود سازماندهی نه فقط کم‌کاری بلکه نوعی هم‌دستی منفعلانه با وضع موجود است.

جمهوری اسلامی با تمام ابزارهای سرکوب و تبلیغات نتوانسته آتش خشم توده‌ها را خاموش کند و این پاینداری بازتاب تضادهای عمیق میان توده‌های ستمدیده و طبقه‌ی حاکم وابسته به سرمایه‌داری جهانی است. وجود مکرر اعتراضات سراسری نشان می‌دهد که جامعه ایران علی‌رغم تمامی فشارها همچنان زنده و آماده‌ی خروش است. آنچه در سال‌های اخیر باعنوان جنبش‌های خودبه‌خودی شاهدش بودیم، ریشه در واقعیت‌های تلخ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد؛ همان واقعیت‌هایی که حتی نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی نیز آنها را تهدیدی جدی برای امنیت ملی تلقی کرده و از آنها به عنوان بمب‌های ساعتی یاد می‌کنند.

در دورانی که سرکوب سیاسی و بحران و بن‌بست اقتصادی به اوج خود رسیده، وظیفه‌ی نیروهای آگاه و دلسوز، نه در قضاوت از بیرون و انزوا بلکه در کنشگری درون میدان و کمک به آن در جهت منافع توده‌ها است. نباید گذاشت جنبش‌های توده‌ای زیر سایه‌ی پأس و بی‌تفاوتی، تحلیل بروند. هر اعتراض، هر خیزش، هر شعار و هر مقاومتی پتانسیلی در دل خود نهفته دارد که اگر از سوی روشنفکران و دیگر نیروهای آگاه هدایت شود، می‌تواند به تغییرات واقعی و رهایی‌بخش بینجامد.

جنبش‌ها بی‌نام‌اند اما قدرتشان بی‌وقفه است و این روشنفکران‌اند که باید از تماشا به مشارکت برسند.

ف. رُخ‌بین

می ۲۰۲۵